

در پیوند با مقاله

تمدن «سند - هلمند» آغاز گر تاریخ ما

(بخش سوم)

۳- کاوش های باستانشناسان فرانسه در نیمروز:

داکتر "ریچارد فرای" امریکائی که مطالعات ممتدی در زمینه مردم شناسی و باستان شناسی سیستان دارد گفته که: "سیستان بهشت باستان شناسان است، زیرا که آثار تاریخی از تمام دوره های پیش در آن جا موجود و دست نخورده است." (۱۹)

به تائید از این گفته ریچارد فرای، میتوان یکی از نقاط پر اهمیت تاریخی سیستان را در "تپه سرخدک" نادعلی، در نزدیک مخروبه های زرنج قدیم سراغ داد که در سال ۱۳۳۶ میلادی توسط هیئت باستان شناسی فرانسوی بریاست پروفیسر گبرشمن مورد حفريات و کاوش های مقدماتی قرار گرفت.

مرحوم کهزاد، که شاید خود در این حفريات حضور داشته و سپس گزارش هیئت باستانشناس فرانسوی را ترجمه کرده مینویسد: در اوایل قرن بیستم، در اثر کاوشهای "سراوریل ستین" در اطراف هامون و خاک های سیستان ایرانی، و کشفیات "سرجان مارشال" در بلوچستان، و تحقیقات هیئت امریکائی تحت نظر "پومپلی" در حوزه سند، در سال ۱۹۳۶ میلادی در نیمروز (سیستان افغانی) نیز تحقیقاتی در زمینه قبل التاريخ افغانستان توسط هیئت حفريات فرانسه در دو نقطه یکی در خرابه زار وسیع و حیرت آور ساروتار (= حصارطاق) واقع در ۲۵ کیلومتری جنوب شرق قلعه فتح به رهنمایی موسیوهاکن و دیگری در تپه سرخداغ (سرخدک درست است، زیرا مردم نیمروز این محل را "سرخدک" مینامند و اگر آدرس سرخ داغ از آنها پرسیده شود، کسی آنرا نمی شناسد، "دک" در لهجه مردم محل، تپه را گویند) نادعلی در شرق نزدیک ویرانه های تماشائی زرنج برهنمون (موسیوگبرشمن) صورت گرفت که متأسفانه مطالعات و تحقیقات هیئت در هر دو نقطه ناتکمیل و ناقص مانده، ولی آنچه انجام گرفته، جالب و قابل توجه است...

تپه سرخدک، تقریباً در یک و نیم کیلومتری شرق بالاحصار زرنج مخروبه افتاده است. در حدود ۲۰۰ متر طول و ۵۰ تا ۶۰ متر عرض و ۳۱ متر بلندی دارد. از سه سمت یعنی شمال، شرق و غرب خوردگی دارد و از جانب جنوبی با نشیب ملایمی پائین میشود. نقطه ای که برای حفريات از طرف گبرشمن تعیین شده در دامنه غربی سرخدک قرار دارد. هیچ معلوم نشد که چرا هیئت باستان شناس که زحمات سفر را از پاریس تا نیمروز افغانستان برای یافتن حلقه مهم اتصال مدنیت حوزه سند با نیل، بر خود هموار ساخته بودند، بدون تکمیل کار حفريات فقط با کندن ۵۰ متر از تپه ۳۱ متری با کشف مقدار کم ولی پر ارزش از آثار تمدن بشری قانع شدند و به کشور شان مراجعت نمودند.

گبرشمن در این گمانه زنی خویش، به کشف دو آبادی مربوط به دو عصر مختلف دست یافت که از هر یک این دو آبادی اشیای سفالی ساده و رنگه، اشیاء فلزی، چودنی و هم سنگی بدست آمده که به حیات باشندگان آن در هزاره اول قبل از میلاد پهلوی میزنند. (۲۰)

اگر از شرح خصوصیات آبادیها و عمرانات و چگونگی ظروف سفالی مختلف رنگ بگذریم، بنا بر نوشته مرحوم کهزاد، میتوان گفت که: "اغلب اوقات در تزئینات ظروف چندین رنگ بکار رفته و صنعتکار کوشش نموده تارنگ روشن را در مقابل تیره بیاورد. چنانچه سفید و زرد متناباً با سیاه و سرخ کار شده اختلاف رنگها زیاد است، به علاوه الوان فوق رنگ نارنجی با اختلاط سرخ و زرد آورده شده، سرخ زرد نما و جگری هم دیده میشود. نقش های ظروف مذکور عبارت از اشکال هندسی خیلی ساده است که بدون وجود کدام مایع گلی دیگری که روی آنها زده شده باشد، مستقیماً بالای جدار ظروف رسم شده است و عموماً خطوط دایره وی، راست یا منحنی، مثلث ها و دایره ها کشیده شده است. از دسته تیکرها (سفالها)ی رنگه فقط دو قسم ظرف بدست آمده: یکی مرتبان های شکم برآمده که تنه آن هموار و گردن آن گشاد است و دیگر یکتونوع سرپوش های که در وسط خود برجستگی برای گرفتن دارند. در آبادی نمره دوم، از قسم اسلحه پیکان یا سر تیر به شکل سه برگ بید بسیار دیده میشود که در آبادی نمره اول از آن اثری نبود. پیکانهای سه پهلوی بدست آمده، تمکه گل کمر بند، پن و بازو بند هم کشف شده است. از اطاقهای آبادی نمره دوم تپه "سرخ دک" سه چیز

طلایی بدست آمده است که یکی دسته پیش قبض به شکل تکه محذب که به اطراف خود چهارسوراخ دارد. اصلاً این دسته از چوین ریخته شده و روی آن را باورقه طلا گلایت نموده اند و روی آن شکلی بصورت (S) برجسته معلوم میشود. دوم صفحه یی که روی آن کدام چیز نصب بوده و تزئینات برجسته بشکل مارپیچ دارد. وسوم یک پوش یا قطی کوچک. از اشیاء سنگی جز یک هاون کلان و دو دسته آن چیز دیگری دیده نشد.

روابط خارجی و نتیجه:

معلوماتی که عجاناً در دست داریم، مربوط به دو آبادی و دو عصر اخیر زندگی تپه "سرخدک" است که به حیات باشندگان زرنج در هزاره اول ق.م روشنی خفیفی می اندازد. بنابر آن هنوز آنقدر شواهد در دست نداریم که با افق خارجی مقایسه کنیم و اگر مقایسه هم کنیم مظاهر دو دوره اخیر آبادی "سرخدک" است که قسمت های قدیم آن هنوز دست نخورده، معدالک اینقدر میتوان گفت که ظروف گلی ملون آبادی نمره دوم سرخدک با ظروف گلی چندین رنگ "انو" قریب مرو، شباهت به هم مبرساند، چنانچه مسترانروس به صورت عمومی در تخنیک و رنگ و تزئینات ظروف دوره کلکولیتیک سیستان و "انو" مشابهت های زیادی می بیند. قرارنظر موسیوگیرشمن، ظروف گلی سرخدک، مخصوصاً ظروف خاکی و سیاه و پارچه نوله آفتابه، با اشیائی که از مقابر نمر (B) تپه سیالک، نزدیک کاشان پیدا شده شباهت دارد. حتی از نقطه نظر اصول و معماری میان سیالک و سرخدک، شباهت موجود است.

ظروف گلی عصر دوم را نمیتوان به آسانی با اشیای هم شکل و شبیه آن که از دوره های مدنیت مشترک بدست آمده مقایسه کرد. در قسمت های غربی فلات ایران در "جیان سوم و جمشیدی سوم" کارخانه های ظروف سازی محلی مدت کوتاهی ظروف گلی با تزئینات مختلف رنگ ساخته اند، ولی الوان مستعمله و اشکال ظروف آنها کاملاً با ظروف و رنگ های "سرخدک" نادعلی مابینت دارد. از نقطه نظر سنه و تاریخ مدنیت "جیان" مربوط دو هزار سال قبل از میلاد است و قراریکه بعد تر بیان خواهد شد هزارسال از نادعلی پیش تر میباشد. امکان دارد که ظروف گلی مختلف رنگ عمارت نمره دوم مراتب اخیر رویه کار خانه های محلی باشد که تاریخ آن بسیار بلند می رود و شاید با ظروف گلی چندین رنگه روسیه جنوبی که الوان روشن در آنها زیاد استعمال شده بی رابطه نباشد، ولی این نظریه فرضی است که با تجسسات اینده تحقیق خواهد شد.

در دوره مدنیت سیالک، همان اصول معماری رواج داشت که در عمارت نمره دوم نادعلی (سرخدک) دیده شده. مانند سرخدک، در تپه جنوبی سیالک توده خشت های خام و سنگ علاوه شده است تا هم سطح تپه کلان شود و هم قبرستان استحکام پذیرد. چون در سیستان سنگ نیست، عوض سنگ در عمارت نمره دوم خشت پخته متتابعاً با خشت خام بکار رفته است. از طرف دیگر اندازه خشت خام سرخدک نادعلی و سیالک مساوی است، اما از نظریه ای که تاریخ این دو محل را مابینت میدهد اینست که در جریان دوره دوم نادعلی (سرخدک) بعلاوه پیکانهای برگ بیدمانند، سرهای تیر سه گوشه هم رواج داشته که در مقابر قبرستان نمره (B) بدست نیامده است. چنین معلوم میشود که آبادی سرخدک نسبت به سیالک تازه تر باشد و بلندترین حدیکه در نظر گرفته میشود از قرن هشت ق.م. تجاوز نکند. از روی احتمالات چنین معلوم میشود که این سرپیکان به همین تاریخ به بعضی نقاط دیگر چون: "سیر" ماورای قفقاز "بغاز- کوی" و تپه علی شهر" و "کوردیون" هم پیدا شده باشد. این سرپیکان را "یونان و سیتی" گویند و سرزمین اصلی آن جنوب آسیاست و از آنجا به سایر نقاط آسیائی انتشار یافته است.

معلومات مربوط به عصر اول، که با اولین حفریات بدست آمده خیلی محدود است و از روی تیکرها (سفالها) ی معموله راجع به تاریخ تقریبی بنای مذکور نظریه یی بدست نمی آید. استعمال فرش خشت های پخته ملون در کف اطاق به دیگر جاها دیده نشده هر یک خشت های روی خود نقشی دارد. نقشی که با یک تپه بعمل آمده و با اصول تزئینات نقش های دیواری مربوط عصر پارتها که در سیستان در مقام "کوه خواجه" دیده شده، کاملاً اختلاف دارد. گفته میتوانیم که اصول فوق بیشتر با روش عصر هخامنشی قریب است، زیرا در زمان آنها خشت های ملون براق در عمرانات شاهی "سوز" و "پرسه پولیس" مورد استعمال داشته ولی اصول عمرانات خصوصی این عصر کاملاً بر ما مجهول است. از طرف دیگر چنین معلوم میشود که دوره طولانی دوم عصر نادعلی (سرخدک) را از هم جدا نموده باشد. دیوارهای عمارت نمره دوم تقریباً سه متر ارتفاع خود را حفظ نموده است. پس امکان دارد که عصر اول بقایای عمرانات عصر هخامنشی را نشان دهد. و این عصر زمانه یی را بیاد میدهد که سیستان یکی از ساتراپی های شرقی هخامنشی بوده باشد. (۲۱)

گیرشمن، در اخیر راپور خود راجع به تپه سرخدک چنین اظهار عقیده میکند: "قسمتی که تا حال حفریات شده فقط شواهد زندگی دو دوره اخیر این تپه را وانمود میکند که هر دو مربوط به هزاره اول (ق.م) میباشد. در سرخدک، تپه ای که ۳۱ متر ارتفاع دارد و از آن جز (۲۵۰ متر) بیشتر حفریات نشده، امکان دارد آبادیهای قدیمتر پایان تر از سطح اصلی جلگه کشف شود، چنانکه در تپه های فارس اغلب این نظریه به حقیقت پیوسته است. چون هنوز در حدود ۲۰ متر دیگر حفریات نشده فقط از روی رقم ۲۰ متر به جرئت فرض کرده میتوانیم که در طبقات تحتانی معلوماتی راجع به

ظروف تیکری(سفالی) سه هزار سال ق.م پیدا شده و مسایل ارتباط آن با تیکر(سفال) های تپه های فارس وادی سند روشن تر گردد.... با وجودیکه این قبیل تحقیقات تازه شروع شده، معذالک ارتباط مدنیت کلکولیتیک وادی سند و بلوچستان و مناطق شمال اکسوس(آمودریا) و اراضی بین خزر و خلیج فارس و دور تر تا سوزیان و عیلام(ایلام) در بین النهرین به وادی هلمند و حوزة هامون سیستان، همه دوره های مدنیت کلکولیتیک را دیده و سپری کرده است. " و مرحوم کهزاده، در تائید نظرگیرشمن، نظر باستان شناس معروف انگلیسی (سراوریل ستن) را شاهد آورده نوشته میکند: " موقعیت سیستان بین "سوز" در غرب و "انو" در شمال و بلوچستان و حوزة سفلی اندوس(سند) در جنوب شرقی خیلی مهم است و همه این نقاط از یک مدنیت قبل التاریخ مستفید بوده اند. " (۲۲)

داکتر لشنیک، باستان شناس آلمانی در میزان ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵م پس از مشاهدات دقیق تپه سرحدک و تپه های مرموز سفیدک، و نادعلی زرنج نظر موسیوگیرشمن را تائید و اظهار امید کرد که بالاخره موقع مساعدی را برای کاوش حوزة نیمروز بدست آورد تا باشد که با حفاریات تپه های مذکور در کشف حلقه اتصال مدنیت سند با مدنیت بین النهرین و وادی نیل از دیگران پیشقدم گردد. (۲۳)

حفریات در ساروتار (یا حصار طاق):

در خزان سال ۱۹۳۶ میلادی، موسیوهاکن فرانسوی، بسرکردگی یک هیئت باستانشناس، در ناحیه "ساروتار" (حصار طاق) سیستان واقع در ۲۵ کیلومتری قلعه فتح شروع به حفاریات باستان شناسی کرد. هاکن دورنمای حصار طاق را چنین تصویر میکند: "به تاریخ ۱۵ اکتوبر از قلعه فتح به عزم ساروتار (حصار طاق)، حرکت کردیم. بالا حصار قلعه (در سیستان به آن ارگ میگویند) از بس بلند و بزرگ بود، از فاصله های خیلی دور در میان امواج توده های ریگ تشخیص میشد. پس از طی مسافتی، وقتی به قلعه نزدیک شدیم، در گج گردشی یک توده ریگ خطوط خندق و یک سلسله استحکامات قلعه ظاهر گردید. چهار ضلع بزرگ حصار خارجی طوری دقیق طرح شده بود که از شدت وزش باد و خساره آن به شهر جلوگیری می کرد. از فراز قلعه زاویه شمالی حصار بزرگ به مثابه سینه جهاز (کشتی) متلاشی شده جلوه می نمود که ریگ در اکثر نقاط از حصار بیضوی شکل دومی که در طول آن برج های مدور عظیمی بنا گردیده بود گذشته، دیوارها را فرار گرفته بود. در قسمت داخلی حصار پایه های قوی به فاصله های خیلی نزدیک به هم بنا شده بود که در هر کدام آن گذرگاه های کم عرض ساخته شده که محافظین حصار هنگام ضرورت بتوانند از روی آن عبور نموده خود را به نقاط تهدید شده برسانند.

حصار سومی که بصورت مستقیم از مدخل قلعه مدافعه مینمود، دارای سه دروازه است که مهاجمین می بایست برای رسیدن به آن پهلوی خود را سپر نمایند. علاوه وجود تنگناهای کم عرض و روزنه مانند که در دیوارها تعبیه شده بود، میتوانست بخوبی از پیشرفت مهاجمین جلوگیری نماید. این چنین چیزها از مختصات مهم دفاعی عصر اسلامی نمایندگی مینماید.

یکی از همراهان مسیوکزل، قبلاً عمارت زیرزمینی قلعه را کشف کرده بود که در اثر فرو ریخته گی و انهدام گنبدها و طاق ها بصورت چاه های تاریک در آمده بود و فرود آمدن در آن بدون ریسمان و تشخیص ساختمان آن بدون چراغ دستی و دوباره برآمدن از آنها خیلی مشکل بود. برای مشاهده و دیدن این اطاق های بزرگ زیرزمینی که در تاریکی مطلق قرار گرفته بودند، از چراغ های برقی استفاده شد. پلان طبقه تحتانی عمارت بصورت واضح پلان قصری را که اردشیر بابکان موسس سلسله ساسانی (دسمبر ۲۲۶ - سپتمبر ۲۴۱ میلادی) در فیروز آباد بنا کرده بود، بخاطر می آورد پس از مشاهده عمارت زیرزمینی قلعه، گوشه شرقی قلعه برای حفاریات انتخاب شد، ولی کار به آهسته گی پیش می رفت، زیرا مزدورکاران، این شهر خاموش را مسکن جن و پری تصور نموده مخصوصاً شب هنگام از اقامت در آنجا ترس و وحشت داشتند. بالاخره در نتیجه کاوش یک هفته گی چند پارچه نمونه های کاشیکاری دوره اسلامی و چند پارچه دیگر از زمان ساسانی ها بدست آمد و در عین حال مدخل یک دهلیز کم عرض که سران پوشیده شده بود ظاهر گردید. خانم هاکن که مجذوب دورنمای های پرکیف این قلعه و قصرهای مخروطی آن شده بود، عکس های زیادی برداشت و روز بعد (۲۳ اکتوبر) برای تجسس و تحقیقات به طرف منطقه غیرمکشوفه به شمال حرکت کردیم که در طول راه در بین توده های ریگ بقایای دهلیزهای کم عرض قلعه های متعدد مشاهده میشد. بعضی اوقات در مسیر حرکت، آنجا که از ریگ برهنه شده بود به سدهای بی سر و پا از قبیل سدهای ریگی عمودی به ارتفاع تقریباً ده متر تصادف می نمودیم. و در همین جاها بود که ملاحظه میشد در اثر خوردگی های عصرایونین زمین مسطح و هموار گردیده و همچنان تکه های متعدد ظروف سفالی و ابزارها روی زمین را پوشانیده بود و اسکلت های اموات نزدیکی شهرهای پرجمعیت را به همدیگر که به مرور زمان از بین رفته اند، اعلام میکرد.

باید متذکر شد که گنبدهای بیضوی شکل که علامه مشخصه معماری عصر ساسانی است، فوقیت خود را برسبک معماری عهد اسلامی قرن هفتم و نهم میلادی نشان میداد و ترتیب پیشروی عمارات با تزئینات دریچه های بسته سبک کلاسیک معماری طاق خسرو را در "تیزفون" بخاطر می آورد.

کمی دورتر به طرف شمال حصار طاق، مهم ترین عمارتی که بخوبی در مقابل حوادث روزگار پایه داری کرده و از گزند آن محفوظ مانده بود، بنای مربع شکلی را ارائه میکرد که طاق بزرگ آن بصورت کنبدی پوشانیده شده بود. گنبد

مذکور با ورقه آبی رنگ خود به انسان نیرو می بخشید تا جلال و شکوه مخصوص بخودش را منحیث آخرین شاهد ترقی و عظمت سیستان قرن (۱۲-۱۳ میلادی) در مقابل خود مجسم سازد. هاکن می افزاید: در دوجناح راه حرکت ما بناهای زیاد عمارات دیده میشد که سر از ته ریگ بدر آورده بودند و هریک شاهد خوبی از دوران های مجد و عظمت این سرزمین به حساب میرود. (۲۴)

به هرحال از نقشه قلعه طاق که جارج پیتر تیت، صاحب منصب نقشه بردار هیئت ماکماهون آنرا کشیده، برمی آید که قلعه طاق مانند اکثر شهرهای قدیمی کشور دارای سه قسمت بوده است.

اول ارگ: که در وسط شهر و در جای نسبتاً بلندتری قرار داشته است و دورادور آن حصار بیضوی شکل کشیده شده بود و دریای این حصار خندقی کنده شده بود که توصل به ارگ از طریق پل متحرک از روی خندق میسر شده می توانست و محل زندگی حکام و مامورین بود.

دوم شارستان: بعد از ارگ شارستان واقع بود که محل بود و باش ملاکان و اشراف بود. و اطراف آن را خندقی احاطه میکرد.

سوم ربض: بعد از شارستان، قسمت ربض شروع میشد که نسبت به شارستان بزرگ تر بود. ربض محل بود و باش دهقانان و پیشه وران و اهل کسبه و محافظین قلعه بود. ربض را نیز حصاری بزرگ مربع شکل بابرجهای متعدد احاطه میکرد که دور آن خندقی بزرگ و عمیقی کنده شده بود و یکی از وسایل مهم دفاعی عصر خود بشمار میرفت. (۲۵)

نظر دانشمندان امریکائی در مورد ساروتار (حصار طاق):

در سال ۱۹۷۱ هیئت باستانشناسی امریکائی مربوط به موسسه سمت سونیون (Smithsonian) به همکاری انستیتوت باستانشناسی افغانستان برای مطالعه آثار و بقایای تاریخی و ماقبل تاریخی نیمروز به آن ولایت مسافرت کرد و مدتی را صرف مطالعات دیرین شناسی روی مخروبه های وسیع جنوب زرنج در ناحیه ساروتار (= حصارطاق) نمود. رئیس موسسه مذکور ویلیام تروزدل (William Trausdal Corator) در مورد بقایای ساختمانهای عظیمی که در این منطقه وجود دارد، زیر عنوان "زادگاه رستم" مطالبی ارائه نمود و نوشت:

"کشور و مردمی نباشد که به شعر و رومان فارسی علاقه بگیرد و در قبال آن دلچسپی خود را به سرزمین "سیستان" نشان ندهد. سرزمینی که توجه مونت استوارت الفنستون را در ۱۸۱۵ بخود جلب کرده بود. تروزدل سپس می افزاید: اگر بنا باشد که یک ساحه جغرافیائی بحیث قلب اریانای بزرگ مربوط عهد قدیم، از ماورای بابل تا چین و از شمال اکسوس (رودآمو) تا اندوس (رودسند) مشخص گردد، آن ساحه بدون تردید ساحه سیستان خواهد بود. زستم، که ممثل و نمایانگر قهرمانی های اثر ملی و حماسی شاهنامه میباشد، در اینجا، یعنی سیستان تولد یافته بود، جائیکه شاهد جنگ های افسانوی و سرنوشت ساز برای تشکل کرکترملی آریانای قدیم بوده است. امروز تعدادی نواحی مشخص و متمایز از این ساحه آشکار گردیده است که عبارت از دشت مارگو (دشت مرگ) و دشت جهنم و دشت ساروتار (دشت خالی از سکنه) و دشت امیران (امیرمعن) میباشد...

در حالی که امروز زندگی در دشت "ساروتار" برای انسان محال می نماید، در حدود ۵۰۰ میل مربع ساحه وسیعی از ویرانه ها افتاده است. و این شاهی از زندگی و شکوه گذشته این ناحیه است، زیرا یک وقتی این ناحیه بنام "گدام غله شرق" یاد میگردد و در آن انواع بته ها و اشجار مثمر بچشم میخورد که توسط انسانها در آنجا زرع گردیده بود، مثل درخت تاک، درخت خرما، درخت توت و غیره....

موسسه سمت یونیون، با همکاری موسسه باستان شناسی افغانستان مطالعات وسیعی را در نیمروز آغاز نمود. و هدف آن نه فقط تحقیقات و مطالعات باستان شناسی بود بلکه در پهلوی آن شناخت علل و اسباب سیاسی و اجتماعی که باعث تخریب و ترک جمعییت از این منطقه شده، نیز از جمله اهداف آن مطالعات بود....

در حدود ۱۴۰ ساحه سروی و مطالعه شد. از جمله ۱۴ محل بمنظور بررسی پیکرشناسی و کرونولوژیکی سروی و انتخاب گردید. در یک مرحله از این بررسیها، نخستین نمودهایی از محل معماری و ابنیه مختلف در این ساحه تثبیت گردید و این زمانی بود که کاری سخت و وسیع انجام یافت و بالاخره مثمر واقع گردید....

اگر ما در کار خود قابلیت آنرا بدست آوریم تا فهرستی مکمل از نقاط قابل سکونت مربوط به قبل التاريخ و بعد از تاریخ این را تشریح بداریم، میتوانیم دریچه روشنی را بر روی وضع آینده این سرزمین بکشائیم.

زمین های زیادی در هرکجای سیستان موجود است که در آن آثار و بقایای جماعات هویدا است. و در قبال آن آب زیادی هم وجود دارد. این آب معمولاً از رودخانه هیرمند دستیاب می شده است. هیرمند از طولانی ترین رودخانه ها در افغانستان است. این رودخانه حلقه (یا نیم دایره بی) به طول سه صد میل را در برگرفته است [که از قلعه بست آغاز میشود] و به هامون سیستان می ریزد و بشکل عجیبی دارای آب صاف و پاکیزه است. در سالهای نادر و استثنائی که آب در آن وجود دارد یک دریاچه کم عمق را تشکیل میدهد. با وجود آن در حدود ۴۰۰ میل را در مسیر خود آبیاری میکند.

درحالی که عمق انتهائی دریاچه هامون از سه متر بسختی تجاوز میکند، بدینوسیله اندازه و میزان تخییر آب نیز از روی آن معلوم میگردد. البته مصرف آب در هر سال بکلی فرق میکند و این موضوع نیز از روی همان دریاچه یا جهیل اندازه میگردد.

تسلط و حیات انسان ممکن است در طول هزارها سال در وادی های اطراف این رودخانه ادامه داشته باشد، حتی در همین سالهای که تابستان خشک و دوره های بی آبی در آنجا اتفاق افتاده، آب این رودخانه برای زندگی مردم آن نواحی بسنده و کافی بوده و تا حدود میزان و جمع کردن خرمن ها نیز آب در دسترس بوده است. نکته قابل توجه آنست که در نقاط بسیار دور افتاده از رودخانه هیرمند، در دشت سار و تار انکشافات فوق العاده ساختمانی در ساحه وسیعی از زمینها دیده میشود که یکی از این نمونه های انکشافی و معماری شهر غلغله است. این شهر غلغله بزرگترین بخش ساختمانی بوده و پیوست بناحیه ساروتار می باشد. این شهر در حدود ۲۰ میل از رودخانه دورتر واقع شده و آبی که از رودخانه به آنجا میرسیده، از پشت یک بند بزرگ بر روی هیرمند، توسط کانال های عظیم که در حدود ۵۰ میل طول داشته، بدانجا میرسیده و در سه خندق بزرگ جمع میشده است. جایی که شهر غلغله موقعیت دارد، تعداد زیادی از کانالهای آبیاری نیز در آنجا وجود داشته اند. زیر آثار مجرای آنها هنوز در روی زمین به مشاهده میرسد. کناره های این کانال ها به مرور زمان سائیده شده و از عمق آنها کاسته شده است. این کانالهای ، ساحه یی را در عرض ده تا بیست میل آبیاری می نموده که درازی آن ساحه به پنجاه میل می رسیده است. در حدود ده هزار کارگر و دهقان ضرورت بوده تا احداث و سیستم آبیاری این ساحه را اکمال و نگهداری نمایند. این همه مردم، رعیت محکوم بوده اند که فرهنگی پسمانده و در سطح پائینی زندگی داشته اند و در این جریان شاید تلفات زیادی هم دیده باشند...

وادی رودخانه هیرمند(سیستان)، مکرراً بر اثر حملات و اشغال پی در پی مهاجمان تخریب گردیده است که باید بسیار محتاطانه مورد مطالعه قرارگیرد، تاکنونولوژی دوران رفاهیت و آرامش ساحه "ساروتار" مشخص گردد." (۲۶)

ویلیام تروزدل می افزاید : ناحیه "ساروتار" امروز پوشیده از ریگ ها و توده شن متحرک است که بلندی آن در بعضی ساحات تا ۲۰ متر میرسد و این ریگها در یک سال تقریباً تا ۶ متر بگونه متوسط آشکار میگردد. در نواحی شمالی کنار این ریگستان اندازه معیار آن دو چندان میشود. زمانی که به نقطه جنوبی "دشت جهنم" میرسند، این توده های شن، توسط طوفان های عظیم باد پاره پاره و به توده های کوچک تغییر شکل میدهند که در نتیجه عبور و مرور از آن ها آسان تر میگردد. یک مسئله روشن است که ، اگر در گذشته مثل امروز توده های شن بگونه دوامدار باعث خرابی و تباهی آبدیها و املاک و زمین های زراعتی میشد، طبعاً امکان حیات را در اینجا مشکل مینمود، [مگر حقیقت اینست که مردم با این بلبه طبیعی مبارزه میکردند و با ایجاد سدهای باد، مانع تراکم و تخریبات ریگ های متحرک و سیار میشدند. در اینجا باید گفت که وزش بادهای مداوم در سیستان، به اشکال مختلف سبب تخریب و ویرانی روستاها و کشتزارها و حتی ساختمانها میگردد. اصابت دایمی ذرات ریگی بوسیله بادهای شدید و معروف ۱۲۰ روزه سیستان، در قسمت پائین دیوار ساختمانها متدرجاً سبب تخریب و بعضاً ایجاد روزنه های متعدد و کوچک در دیوارهای عمارات میگردد و سرانجام دیوار را هر قدر ضحیم و حجیم هم باشد از پای می نشاند. گاهی که در مسیر جریان باد ذرات ریگی فراوان تر باشد، بزودی توده های ریگ روی هم انباشته شده و سپس عقرب وار به پیشروی خود بسوی ساختمان ها و مزارع و شبکه های آبیاری ادامه میدهند و دیری نمی گذرد که نهرها و کانالهای آبیاری، مزارع و دهکده ها و ساختمانهای مسکونی یا متروک و یا در کام ریگ های روان و متحرک فرو میروند و نابود میشوند، معهداً هرگاه بادهای ۱۲۰ روزه در سیستان نمی وزید، بدون تردید تابستان آن میتوانست با گرمی دوزخ همسری کند.

مؤلف تاریخ سیستان و ابن حوقل و اصطخری و غیره جغرافیه نگاران اسلامی داستانهای عجیبی از تخریب باد در سیستان و همچنان استفاده معقول مردم از این نیروی طبیعت و رایگان به یاد میدهند. از آنجمله است اختراع آسیاب های بادی که مردم گندم را بوسیله آن ارد میکردند و یا از چاه آب می کشیدند و مزارع و باغات خود را آبیاری مینمودند.]

ویلیام تروزدل ادامه میدهد: در تاریخ آمده است، زمانی که تیمور بدین ناحیه رسید و بر اثر زخم وارده از سوی مردم لنگ شد و به تیمور لنگ مشهور گشت [سیستان یکی از معمورترین مناطق کشور بود. او برای مطیع ساختن دایمی مردم]، تمام بندهای آب را خراب ساخت. بندهای که حیات و خوشبختی مردم این ناحیه بدان بسته بود. در واقع یکی از دوره های درخشان و صلح آمیز و دارای پیشرفت و انکشاف سیستان مربوط به بعد از قرن ۱۴ میلادی یعنی دوران کشورگشائی تیمور میشود. علاوه بر این، این ناحیه که اکنون منطقه ریگزاری است، در گذشته دارای دورنمای حرمت انگیز با کیفیت عالی بوده است.

در این منطقه جایگاه های پرشکوهی اعمار گردیده که برخی زیاده از شصت اطاق داشته اند. همچنان در قبال آن گورستان های وسیع با تزئینات شکوهمندی وجود داشته اند که برخی مقبره های آن رنگ آمیزی شده و در آن ها کاشی های منقش

بکار رفته است. و این کاشی های منقش نشان میدهد که مردم این ناحیه نسبت به امروز در وضعیت بهتر و مرفه تری قرار داشته اند.

در قرن پانزدهم میلادی سیستان، یگانه مکان با عظمت مملو از معماری های زیبا بوده و ساکنین آن تشکیلات خاص اجتماعی داشته اند که این اصل برای مطالعه ما بسیار ارزنده میباشد.

در جریان یک قرن حکمرانی تیموریان و بعد از آن، شرایط سیاسی سیستان تغییر کرد و مردم آن منطقه را ترک کردند و در این پنج قرن اخیر جریانات مخرب بادهای طوفان زرا و ریگ های متحرک چهره اصلی سیستان باستان را تغییر داده است. تمام معماری ها بدون حصار دوران تیمور لنگ در سیستان بصورت نمایان و آشکار باقی مانده اند، زیرا که جوانترین معماریهای منطقه بشمار میروند. و این ساختمانهای شگفت انگیز بگونه عناصر معماری دوامدار باقی مانده اند.

در جریان کمتر از پنجاه سال اخیر، بیش از نصف این معماریها شناخته شده که بر اثر زحمت کثی های متداوم و برنامه های حفریاتی و ساختمانی از زیر ریگها نمایان گردیده اند. در یک بخش کار پروژه، بسیاری از این بقایای ساختمانی تثبیت گردیده، لیکن در یک منطقه چنین دور افتاده، با کمک یک چنین گروهی کوچک بطور حتم سعی و کوشش ما بی اثر میماند.

این ناحیه (ساروتار=حصار طاق) از قرن نهم تا قرن پانزدهم، یک منطقه مسکونی بشمار میرفت، به استثنای قرن سیزدهم که حملات لشکریان چنیگزر، مدت کوتاهی آنجا را به ویرانی کشانید.

متون اسلامی، یک سلسله فعالیت های پر اهمیت را در این ناحیه در قرن اول هجری (هفتم میلادی) ثبت نموده اند، لیکن تا حال ما کدام سند محسوسی را در این باره در دست نداریم. در واقعیت امر، طوری معلوم میشود که از آخر قرن نهم (شانزدهم م) این منطقه خالی از سکنه شده است، طوری که امروز هم خالی از سکنه دیده میشود. باید گفت دوره بی که در گذشته در اینجا مملو از سکنه بود، مربوط به یک قرن قبل از میلاد تا قرن سوم بعد از میلاد میشود. شواهدی که در این ساحه وجود دارد، توسط شهزادگان ساسانی تهیه دیده شده و بگونه اتاقهای ذخیره در قلعه های بزرگ که حاوی کوزه های سفالین و مهر شده و نشانی دار می باشد، جلوه گر است و در آن میان تاج شهزاده شاهپور که به قرن سوم مربوط است، بیشتر از همه جلب توجه میکند.

پیشتر از اینکه یک قرن پیش از میلاد، سکونت بشر در آنجا شروع شود، یک دوره طولانی را این سرزمین پشت سر گذاشته که متروک و بدون انسان بوده است. به طور یقین نمیتوان گفت که این دوره چه مدت زمانی را در بر گرفته است؟ اکنون یک حقیقت روشن شده که: تمام سر بندها و سیستم توزیع آب در سیستان و مهندسی ساختمانی آن مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد است. بقایای این تمدن شناخته شده و مهندسی ساختمانی در هرکجای از ساحه وسیع وادی هیرمند و منجمله در هر نقطه "ساروتار" به مشاهده میرسد.

اگرچه درباره فرهنگ قبل از تاریخ این سامان که در آن دوره وسایلی چون اسلحه های ظریف و متناسب سنگی و سفالهای رنگارنگ ساخته شده باشد، معلوماتی در دست نیست، ولی این مردم توانسته اند، به کمک تکنیک ولیاقت مهندسی خود، هزارها میل مربع این زمین ریگزار را با ساختن کانالهای طویل تغییر شکل داده و آنجا را به سرزمین ثروت های افسانوی مبدل نمایند.

شواهدی در میان است که این ساحه در سه دوره عمده انکشاف منطوقی، زمانی هم بدون باشنده بوده است. البته این زمان مربوط بیک قرن پیش از میلاد و یک قرن بعد از میلاد میشود، زیرا در حدود دوره پارتی ها سراسر این ناحیه پوشیده از ریگ بوده و تاختم قرن سوم میلادی با همان شکل باقی مانده اند. (۲۷)

ادامه دارد